

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۵۱	تحولات دهه ۱۳۲۰
۶۵	اقتصاد ایران پیش از ملی شدن نفت
۱۰۳	دیدگاه‌های اقتصادی احزاب دهه ۱۳۲۰
۱۱۵	اندیشه‌ها و سیاست‌های اقتصادی مصدق
۲۱۱	دولت ملی، اصلاحات و عدالت اجتماعی
۲۶۹	اندیشه‌های اقتصادی-سیاسی فردریک لیست
۲۹۹	مقایسه تطبیقی اندیشه‌های مصدق و لیست
۳۰۵	منابع و مأخذ

مقدمه

یکی از الگوهای نظری قابل تأمل برای توضیح دلایل تداوم توسعه نیافتگی در ایران، الگوی «رشد اقتصادی» در شرایط «نیمه استعماری» است. این الگو را به شکل ابتدایی و خام احمد اشرف برای تبیین چگونگی تداوم توسعه نیافتگی ایران در دوره قاجاریه مورد استفاده قرار داده است. عنصر گوهری در این رویکرد نظری، تشریح نقش «بلا تکلیفی» در همه شئون حیات جمعی کشورمان در تداوم عقب ماندگی تاریخی ایران و منظور از شرایط نیمه استعماری، شرایطی است که در آن، کشور نه به صورت مشخص مستعمره است و نه مشابه کشورهای مستقل، قادر به اعمال حق حاکمیت ملی و پیشبرد امر توسعه ملی است. در چنین شرایطی، کشور همه هزینه‌های یک مستعمره تمام عیار را پرداخت می‌کند بدون آن که بتواند از فرصت‌ها و دستاوردهای آن بهره‌ای داشته باشد. در این زمینه، ایران را می‌توان با مورد هندوستان مقایسه کرد. هند در طول قرن نوزدهم تکلیف مشخصی داشت؛ مستعمره تمام عیار انگلستان بود و همه هزینه‌های استعمارزدگی را نیز پرداخت کرد. اما هنگامی که مبارزات آزادی بخش این کشور به رهبری گاندی بزرگ به پیروزی رسید، استعمارگر پیر میراث‌هایی از خود باقی گذاشته بود که حداقل سه مورد از آنها نقش بسیار مؤثر و ممتازی برای حرکت هند به سمت توسعه در دوران پس از استقلال ایفا کرد. اولین مورد، دیوان سالاری نسبتاً چالاک باقی مانده از دوران سلطه انگلستان بر این کشور

بود. مورد دوم باقی گذاشتن یکی از بزرگترین خطوط حمل و نقل ریلی جهان در آن دوران بود و مورد سوم، آشنایی نسبی اکثریت قاطع تحصیل کردگان و دیوان سالاران هندی با زبان انگلیسی.

بدون تردید، هر سه این زیرساخت‌ها در دوره سلطه استعماری با هدف حداقل سازی هزینه‌ها و پیش برد آسان‌تر سایر اهداف استعمارگر طراحی شده بود اما پس از استقلال، همه آنها در راستای اهداف توسعه ملی هند مورد استفاده قرار گرفت؛ نظام دیوان سالاری چالاک و نسبتاً کارآمد، به ماندگاری ضابطه محوری و شفافیت - به مثابه مهم‌ترین زیربناهای تعمیق فرهنگ مردم سالاری و تنظیم عقلایی رابطه دولت و ملت - در این کشور کمک کرد و در پیش‌برد برنامه‌های توسعه، نقش سرنوشت‌ساز و تعیین کننده یافت. راه آهن سراسری هند هم یک فرصت استثنایی تاریخی برای برقراری پیوندهای منطقه‌ای عقلایی و توسعه اقتصادی پدید آورد و بالأخره این‌که آشنایی اکثریت قریب به اتفاق نخبگان هندی با زبان انگلیسی، که به هزینه استعمارگر پیر فراهم شده بود، این امکان را برای دانشمندان، کارشناسان، تکنسین‌ها و دانشگاهیان شبه قاره فراهم ساخت که به سهولت بتوانند با پیشگامان علم و فناوری جهان رابطه برقرار کنند و فرایند پیشرفت علمی و فنی خود را با کمترین هزینه تسریع کنند. ضمن آن که این فرصت در اختیار نخبگان هندی قرار گرفت که در سازمان‌های مهم بین‌المللی استخدام شوند و از آن طریق نیز به توسعه کشورشان کمک کنند. به شیوه‌های گوناگون می‌توان نشان داد که هزینه‌های تحمیلی استعمارگران به ایران به طور نسبی اگر بیش از مورد هند نباشد، کمتر از آن هم نیست؛ از استراتژی زمین سوخته گرفته که در بخش‌هایی از حاصل خیزترین مناطق ایران به اجرا گذاشته شد و هدف آن پرهزینه کردن یا ناممکن ساختن دسترسی روستاها به آبهای آزاد بود تا تبدیل کردن ایران به یک مزرعه بزرگ کشت تریاک که هم از جنبه معتاد کردن بخش قابل توجهی از نیروی کار ایرانی به مواد مخدر و هم از جنبه تحمیل قحطی‌های بزرگ (به واسطه فقدان دسترسی اکثریت قاطع جمعیت کشور به

غلات و حبوبات) چندین نوبت خسارت‌های بزرگ و جبران ناپذیر مادی و انسانی بر ما تحمیل کرد و نیز، همه تلاش‌های مشترکی که روسها و انگلیسی‌ها در طول قرن نوزدهم برای پیشگیری از صنعتی شدن ایران صورت دادند و... گوشه‌های کوچکی از هزینه‌های گزافی است که استعمارگران به ایران تحمیل کردند و شرح مفصل آنها، هم در کتاب احمد اشرف (۱۳۵۹) و هم در کتاب خسرو معتضد (۱۳۸۸) مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته و مستندات بی‌شماری هم در هر یک از آن دو کتاب برای آن ذکر شده است. از سوی دیگر، در شرایط نیمه استعماری، ظاهر قضایا حکایت از استقلال کشور دارد، اما در این زمینه نیز در حالی که ایران همه هزینه‌های یک کشور مستقل را پرداخته است، از هیچ یک از دستاوردهای یک کشور مستقل و امتیازات و موقعیت‌های آن برای پیشبرد امر توسعه ملی برخوردار نبوده است. چارلز عیسوی، تاریخ شناس بزرگ اقتصادی و استاد تاریخ اقتصادی دانشگاه هاروارد در کتاب ارزشمند «تاریخ اقتصادی خاورمیانه و شمال آفریقا» هنگامی که تعهد دولت‌های ایران در قرن نوزدهم را در زمینه ایجاد و تسهیل زیرساخت‌های توسعه‌ای مورد ارزیابی قرار می‌دهد، با کمال شگفتی می‌نویسد این میزان بی‌تعهدی به راستی حیرت‌انگیز است و در ادامه می‌گوید:

«این بی‌تعهدی نه از طریق مقایسه دولت‌های ایران در طول قرن نوزدهم با دولت‌های پیشگام امر توسعه در اروپا، بلکه حتی از طریق مقایسه عملکرد نهاد دولت در ایران با کشورهای هم تراز و حتی همسایگان ایران نیز به وضوح قابل مشاهده است.» (عیسوی: ۱۳۷۳)

به قاعده منطبق نظری مربوط به پدیده وابستگی به مسیر طی شده که بلا تکلیفی نهادینه شده در قرن نوزدهم یکی از مهم‌ترین ریشه‌های تداوم عقب‌ماندگی ایران در قرن بیستم نیز هست. قرن بیستم برای ایران و ایرانیان درست مانند قرن نوزدهم و البته بسی فراتر از آن، چهره‌ای ژانوسی دارد؛ از یک سو این قرن، قرن حماسه آفرینی‌های بزرگ در کشورمان است و شاید مردم ما از این زاویه، در کل جهان منحصر به فرد باشند، چرا

که در ربع آغازین این قرن و نیز ربع پایانی آن موفق به خلق دو حماسه کم‌نظیر در دو انقلاب پیش گام شدند و در سال‌های میانی این قرن نیز یکی از پرشورترین نهضت‌های ناسیونالیستی جهان را به راه انداختند. اما با وجود همه این مجاهدت‌ها و حماسه آفرینی‌ها وجه دوم جلوه ژانوسی این قرن برای ایرانیان پابرجاست؛ ایران همچنان در زمره کشورهای در حال توسعه جهان به شمار می‌رود و این عنوان، چیزی بیش از بیان محترمانه استمرار عقب ماندگی تاریخی برای ملت ما نیست.

مسأله بقای واحدهای ناکارآمد و حذف نشدن آنها از گردونه نقش آفرینی، یکی از مهمترین کانون‌های کاستی و ضعف نظریه اقتصاد بازار و نارسایی و ناتوانی‌های آن برای تبیین چرایی تداوم توسعه نیافتگی در مقیاس جهان به شمار می‌رود. در واکنش به این نقص نظری بنیادی است که طی سه دهه اخیر، آموزه نهادگرایی از بسط و رونق فوق العاده‌ای برخوردار شده است و به ویژه، کار ارزشمند و کم نظیر داگلاس نورث در ردگیری ده هزار ساله تاریخ تمدن بشری به منظور فهم ریشه‌های توسعه و توسعه نیافتگی، در میان آثار نهادگرایان، جایگاهی بس رفیع و ارجمند دارد. نورث در اثر ارزشمند خود نشان داده است که با بهره‌گیری از الگوی نظری نئوکلاسیکی، بالغ بر چهار پنجم تاریخ اقتصادی جهان، قابلیت تبیین نظری ندارد و بنابراین نظریه نهادگرایی خود برای توضیح مسأله توسعه و توسعه نیافتگی را با تکیه بر این مطالعه تاریخی عمیق ارائه و به واسطه آن، موفق به دریافت جایزه نوبل شد. (نورث، ۱۳۷۹)

او البته این تلاش ارزنده را در گستره و عمق، بسط داده و آثار متأخرش در این زمینه، پیشرفت‌های خارق العاده‌ای را در فهم چرایی توسعه و توسعه نیافتگی به نمایش گذاشته است (North: ۲۰۰۵ & ۲۰۰۹).

چکیده بحث نورث در این زمینه با مفهوم «وابستگی به مسیر طی شده» یا «قفل شدگی به تاریخ» صورت بندی و طی آن نشان داده می‌شود که از یک سو، مسأله بنیادی و مشترک همه جوامع در طول تاریخ، مسأله «بقا» بوده است و از سوی دیگر، تنها پس از

حل اجمالی این مسأله است که بهبود «کیفیت» زندگی و افزایش «رفاه»، موضوعیت پیدا می‌کند. وی در پاسخ به این پرسش که چرا هر جامعه‌ای در مقایسه با جوامع دیگر، برای حل مسأله بقا، راه حل‌ها و رویه‌های متفاوتی اختیار می‌کند، بر روی چند عامل تأکید می‌گذارد و از جمله تصریح می‌کند که شرایط اقلیمی و دسترسی متفاوت به منابع متفاوت، یکی از دلایل اساسی انتخاب رویه‌ها و راه حل‌های متفاوت برای بقا به شمار می‌آید. نورث بر نقش رخدادهای تاریخی خاص نیز تأکید می‌کند اما در ادامه، این پرسش را مطرح می‌سازد که چرا با وجود روند نزولی هزینه‌های کسب اطلاعات، که موجب می‌شود جوامع مختلف، هم از دلایل موفقیت دیگران آگاه گردند و هم ریشه‌های عدم موفقیت خود را بدانند، باز هم رویه‌های گذشته خود را استمرار می‌بخشند و به عبارت دیگر، عقب ماندگیشان تداوم می‌یابد؟ وی در پاسخ به این سؤال تصریح می‌کند که در هر جامعه‌ای، بر حسب منابع متفاوت، قابلیت‌های متفاوت و قیمت‌های نسبی متفاوت در بازارهای سیاست، اقتصاد و اجتماع و نیز سلیقه‌های متفاوت یک راه حل مشخص به راه حل‌های دیگر ترجیح داده می‌شود و این جاست که نهادها و تاریخ اهمیت استثنایی پیدا می‌کنند. در واقع از این منظر، این نهادهای تاریخی‌اند که ما را به مسیر طی شده وابسته می‌سازند. از دیدگاه نورث، اهمیت تاریخ فقط این نیست که عبرت‌هایی از تجربیات پیشین برای ما فراهم می‌سازد، بلکه به صورت روشمند نشان می‌دهد که هر انتخابی در گذشته، به مثابه قیدهایی ظاهر می‌شود که انتخاب‌های حال و آینده ما را مقید و محدود می‌سازد و با مقیدشدن انتخاب‌های آتی، نه تنها تاریخ اهمیت خواهد یافت، بلکه عملکرد همیشه ضعیف و الگوهای بلندمدت و اگرچه در عملکرد اقتصادی و توسعه نیافتگی را نیز به خوبی تشریح می‌کند و منشأ مشترک آنها را نشان می‌دهد. (نورث، ۱۳۷۷: ۱۴۸)

نورث هم‌چنین توضیح می‌دهد که چگونه انتخاب هر راه حل خاص، موجب می‌شود یادگیری حین کار، بسط یافته و به واسطه آن، هزینه فرصت تغییر نهادی، افزایش می‌یابد و موجب پیداشدن صرفه‌های مقیاس برای نهادها می‌شود. سازمان‌هایی که بر پایه این

نهادها ایجاد می‌شوند، یادگیری‌های پدید آمده در این چارچوب نهادی معین را بسط می‌دهند و به این ترتیب است که به واسطه هزینه‌های سنگین تأسیس نهادها و مسأله یادگیری، در کنار اثرات تشریک مساعی و انتظارات تطبیقی، نهادهای موجود، خواه کارآمد و خواه ناکارآمد، بازدهی صعودی پیدا می‌کنند و نوعی وابستگی به مسیر گذشته و تصلب ساختاری را پدید می‌آورند. در این جا نورث به این نکته بسیار حیاتی اشاره دارد. این که ریشه اصلی وابستگی به مسیر طی شده، چه در سطح خرد و چه در سطح کلان، وابستگی به مسیر «شناختی» است و اگر بتوان به سطوح هرچه عمیق‌تری از شناخت دست یافت، تحت شرایطی می‌توان مقدمات رهایی از قفل‌های تاریخی بازدارنده توسعه را فراهم کرد. او در کتاب ارزشمند «نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی» با استناد به کار آرتور توضیح می‌دهد که گرچه رقابت به معنای دقیق آن، توسط سازمان‌های سیاسی و اقتصادی به طور مستقیم صورت می‌پذیرد، اما کانون اصلی رقابت - که خصیلتی غیرمستقیم دارد - رقابت دانش سازمان‌ها و واحدهای اقتصادی - اجتماعی با یکدیگر است. به عبارت دیگر، از دیدگاه نورث، این سطح دانایی یک ملت یا یک دولت است که فرجام رقابت او را با رقبای داخلی و خارجی مشخص می‌کند؛ در نتیجه، کانون اصلی رقابت که نامرئی هم هست، سطح دانایی و قدرت یادگیری و سایر ابزارها، جنبه فرعی دارند.

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که اگر بتوانیم سطح آگاهی‌های خود را در زمینه فراز و فرودهای تجربه شده در طول تاریخ ایران و به ویژه در قرن بیستم ارتقا ببخشیم، گامی بسیار بزرگ در جهت نیل به توسعه و جبران عقب ماندگی‌های تاریخی کشورمان برداشته‌ایم. با وجود آنکه داده‌ها و اطلاعات موجود در باره دو انقلاب بزرگ ملت ایران در قرن بیستم و نیز نهضت پرشور ناسیونالیستی آنها در نیمه‌های این قرن، به طور نسبی از هر دوره تاریخی دیگری بیشتر است، آشفتگی و پراکندگی دیدگاه‌ها در مورد هر سه رویداد به طرز غیرمتعارفی زیاد است. در این میان، برخی تعلقات ایدئولوژی زده و تعصبان قومی - قبیله‌ای و نیز منافع شخصی و گروهی نیز به ناهنجارتر کردن این آشفتنه بازار

کمک می‌کند و راه را بر روی فهم عالمانه و منصفانه از این تجربه‌های سترگ تاریخی می‌بندد. در مورد نقش عوامل سه گانه اخیر، در ارائه روایت‌ها و تفسیرهای متفاوت از این نقاط عطف تاریخی مهم و سرنوشت ساز، با وجوه مشترک حیرت‌انگیزی روبه‌رو هستیم که نگارنده، پیش‌تر شرح مفصلی از آن را ارائه کرده است و نیازی به تکرار آن نمی‌بیند. اما در این میان، شگفت‌انگیزترین مقوله، نحوه برخوردی است که با تجربه ملی شدن نفت و عملکرد دولت ملی و شخصیت مرحوم دکتر مصدق، همراه با درس‌ها و دستاوردهای آن مشاهده می‌شود. با کمال تأسف، با گذشت بالغ بر نیم قرن از جنبش ملی شدن نفت هنوز می‌بینیم که عناد، کینه‌توزی و لجاجت، نقش بیشتری از علم و انصاف در ارزیابی آن دوره دارد و بنابراین، می‌توان گفت هر کوشش منطقی و منصفانه‌ای که برای روشن کردن واقعیت‌های آن دوران صورت پذیرد، گامی ارجمند است چرا که با ارتقای سطح آگاهی‌ها و کاستن از نقش تعیین‌کننده وابستگی به مسیر شناختی، امکان برخورد انتقادی را به معنای دقیق کلمه با تجربه تاریخی ملت در آن دوران، بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت تجربه شده در دولت ملی و اجتناب از عوارض مربوط به کاستی‌ها و نارسایی‌های آن را فراهم می‌سازد.

تجربه ملی شدن نفت

طی سال‌های اخیر، غم‌انگیزترین و در عین حال تأسف‌بارترین مواجهه‌ها با یک حرکت اجتماعی داخلی، متعلق به نهضت ملی کردن صنعت نفت بوده است. به طوری که انسان متحیر می‌ماند چرا با افتخارات بزرگ و حماسی یک دولت و به عبارت دقیق‌تر و بهتر، یک ملت، این‌گونه برخورد می‌شود؟ این دغدغه‌ای جدی است که وقتی با چنین نهضتی، این‌گونه برخورد می‌شود، بر سر شخصیت‌های کم و بیش بزرگ‌تر و نیز دستاوردهای کوچک‌تر ملی چه می‌آید؟ می‌توان با قاطعیت گفت که اگر این تلاش‌های غیرمنصفانه و مشکوک به

ثمر بنشیند و نسبت به اتهامات وارده به جنبش‌های تاریخی ملت ایران، سکوت روا داشته شود، نتیجه همان می‌شود که جناب آقای اکبر ثبوت، پژوهشگر برجسته تاریخ معاصر، آن را در بررسی تجربه مشروطیت مورد توجه قرار داده‌اند؛ یعنی دل سرد شدن مردم از فرجام مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری خود.

باعث تأسف است که پس از گذشت بیش از نیم قرن از این حماسه پرشور و پردستاورد و در شرایطی که به گواه تاریخ، این تلاش مردم ایران، منشأ تحرک بی سابقه‌ای در سطح برخی از کشورهای در حال توسعه شد، باید تازه درباره اصل ماجرا و حقانیت مطالبات ملت و دولت ایران در آن زمان سخن گفت. به عنوان مقدمه باید پرسید که چرا حتی به میزان یک درصد از تشکیک‌هایی که در مورد ملی شدن نفت، آن هم پس از گذشت بیش از نیم قرن صورت می‌پذیرد، درباره ماهیت قرارداد ۱۹۱۹ یا حتی قرارداد ۱۹۳۳ بحثی به میان نمی‌آید؟ چرا هیچ کس از فتاوی چهار مرجع بزرگ تقلید آن دوران در دفاع از ملی شدن صنعت نفت سخنی به میان نمی‌آورد؟ چرا کسی از خرابکاری‌های بی‌شمار دست‌نشاندها و تحریک‌شدگان انگلیس در تأسیسات نفتی ایران سخن به میان نمی‌آورد؟ آیا علاقمندان به تاریخ معاصر ایران فراموش کرده‌اند که اولین واکنش انگلستان در قبال دولت ملی، حمله نظامی بوده است؟ اگر واقعاً واکنش‌های دولت و ملت ایران غیرمنطقی، و استمرار رویه گذشته منطقی بود، چرا انگلستان از منطبق زور و سرنیزه در این زمینه استفاده کرد؟ آیا فراموش شده که بلافاصله پس از استقرار هیأت مدیره جدید شرکت نفت، انگلستان یک ناو جنگی در آبادان مستقر ساخت که در آن ۴ هزار سرباز مستقر شده بودند و تنها با درایت و هوشمندی دولت مصدق و منعکس کردن صدای مظلومیت ملت ایران و واکنش منفی جامعه جهانی بود که انگلستان از حمله آشکار نظامی منصرف و به پیگیری حقوقی مسأله در دادگاه لاهه متقاعد شد؟ آیا دفاع قهرمانانه، مستدل و حقوقی دکتر مصدق فراموش شده است؟ اینها و بسیاری موارد دیگر حکایت از آن دارد که اگر کوچک‌ترین ضعفی در منطبق ملت و دولت ایران وجود داشت، مجامع بین‌المللی به سهولت

مجوز اقدام نظامی به انگلستان می‌دادند و چون منطقی وجود نداشت، انگلیس و آمریکا به کودتا متوسل شدند. آیا اگر پس از کودتا، کودتاچیان دستاوردهای نهضت ملی را بر باد دادند، باید دکتر مصدق را نکوهش کرد؟ با این اوصاف، لابد باید چند وقت دیگر منتظر باز شدن جبهه دیگری برای حمله به ملت ایران باشیم، چرا که با همان منطق‌هایی که خلع ید از شرکت انگلیسی اشکال داشته احتمالاً ندادن امتیاز نفت شمال به روس‌ها نیز می‌تواند به چالش کشیده شود!

به هر صورت اگر حوادث آن ایام با انصاف و به تفصیل بازگویی شود، مشخص می‌شود که یکی از رموز بزرگ مدیریت دکتر مصدق، مهار احساسات به شدت تحریک شده ملت ایران و انداختن ماجرا در یک کانال معقول و قانونی بوده است و اگر هدایت منطقی احساسات و عقلانی ساختن اوضاع نبود، چه بسا به سرعت آتش جنگ میان دولت‌های ایران و انگلستان افروخته می‌شد. در هر حال، به طور کلی احساسات به شدت تحریک شده ملت ایران سه جنبه بسیار مهم داشته است که مروری فشرده بر آنها می‌تواند حقانیت نهضت ملی نفت را آشکار سازد.

الف. بی‌عدالتی در توزیع منافع

به دلایل گوناگون، از زمانی که دولت انگلیس بخش عمده‌ای از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری کرد، رابطه میان شرکت مزبور و دولت ایران رابطه‌ای نابرابر بود و شرکت از هر بهانه‌ای بهره می‌برد تا بخش‌هایی از همان حقوقی را که در قرارداد به رسمیت شناخته شده بود، منتفی سازد. برای نمونه در حالی که در سال ۱۹۲۰ تولید نفت به ۱ میلیون و ۳۸۵ هزار تن رسیده بود، به خاطر مشکلاتی که منجر به قطع کوتاه مدت صدور نفت شد (و تحقیقات نشان میداد که این مشکلات در اثر ضرباتی بوده که به برخی از لوله‌های نفت وارد شده)، دولت انگلستان با این استدلال که مسئولیت محافظت از کل تأسیسات برعهده ایران است، نزدیک به ۵۰ درصد کل پولی را که از بدو استخراج نفت به ایران پرداخته بود،

به عنوان خسارت مطالبه و تصریح کرد که تا این مطالبه پرداخت نشود، حق امتیاز ایران را پرداخت نخواهد کرد. ایران برای حل و فصل این مشکل، معاون خزانه داری انگلستان را به عنوان مستشار مالیه استخدام کرد و پس از آن، شرکت نفت از ادعاهای خود صرف نظر نمود. مجدداً چند سال بعد در سالهای اولیه دهه ۱۹۳۰، شرکت تحت این عنوان که جهان در بحران اقتصادی به سر می برد، بخش قابل توجهی از حق الامتیاز ایران را کاهش داد. هنوز مدتی از این قضیه نگذشته بود که شعبده بازی رضاشاه درباره قرارداد داری موجب شد قرارداد معروف ۱۹۳۳ بسته شود که در اثر آن با وجود ژست تند و رادیکال رضاشاه، عملاً ۳۲ سال دیگر به مدت زمان پیش بینی شده در قرارداد داری اضافه شد! ضمن آن که به موجب قرارداد جدید، که با ظاهر تند ضدانگلیسی و نمایش های ویژه رضاشاهی همراه بود، درآمد ایران به عنوان شریک شرکت از محل سودهای شرکت های وابسته به کمپانی نفت ایران و انگلیس منتفی شد. فصل ۱۵ قرارداد قبلی هم که در آن تصریح شده بود پس از خاتمه قرارداد، همه اسباب و ابنیه به ایران تعلق خواهد گرفت، لغو شد و بالأخره بر اساس قرارداد رضاشاهی ایران دیگر حق رسیدگی به حساب های شرکت را نیز نداشت. براساس محاسبات فؤاد روحانی، در حالی که در فاصله سال های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۸ کل دریافتی ایران ۱۰۵ میلیون لیره بود، در چارچوب قرارداد جدید، تنها سهم دولت انگلیس از مالیات پرداختی شرکت، بالغ بر ۱۷۵ میلیون لیره شده بود. این در حالی بود که شرکت از پرداخت مالیات به ایران معاف بود. بررسی های وی نشان می دهد که اگر پرداخت حق الامتیاز به ایران صفر، و شرکت فقط موظف به پرداخت مالیات متعارف در ایران میشد، رقم دریافتی کشورمان به مراتب بیش از آن چیزی بود که بابت حق الامتیاز به دست می آورد. تبعیض مهم دیگری که روحانی مورد اشاره قرار می دهد این است که انگلیسی ها، حق سهم ایران را پس از پرداخت مالیات بر درآمد به دولت انگلستان محاسبه می کردند که یک پدیده کاملاً خلاف عرف بین المللی بود و روحانی از آن، با عنوان «پرداخت مالیات از سوی دولت ایران به یک دولت خارجی» یاد می کند. علاوه بر این ها، موارد دیگری همچون

خودداری شرکت از پرداخت حق الامتیاز بابت مصارف نفتی خود شرکت، فروش مقادیر زیادی نفت به نیروی دریایی انگلیس به صورت قیمت شکنانه برای کاهش عواید ایران، خودداری از تأسیس پالایشگاه در داخل ایران برخلاف مفاد قرارداد و خودداری همیشگی شرکت از ارائه دفاتر محاسبات خود به دولت ایران نیز وجود داشت. (روحانی، ۱۳۷۲: ۷۴)

ب. برخورد تحقیر آمیز با ایرانیان

شواهد موجود حکایت از آن دارد که انواع تبعیض‌ها و تحقیرها از سوی شرکت و مدیریت آن بر ضد کارکنان ایرانی و به نفع کارکنان انگلیسی اعمال شد. فؤاد روحانی تأکید می‌کند که برخلاف قرارداد، که می‌بایست به تدریج کارمندان خارجی تقلیل یافته و از ایرانیان به جای آنها استفاده شود، رویه مورد عمل دقیقاً برعکس بود؛ به طوری که در یک دوره زمانی معین، تعداد کارکنان خارجی به دو برابر افزایش یافت. ضمن آن که ایرانیان استخدام شده به هیچ وجه مجاز به ارتقای شغلی نبودند و مطلقاً پست‌های مهم به آنان داده نمی‌شد. در مورد امکانات رفاهی نظیر مسکن، بهداشت و بیمه‌های اجتماعی نیز تبعیض‌های اعمال شده بسیار آشکار و توهین آمیز بود. (روحانی، همان: ۷۵-۷۸)

ج. مداخله در امور داخلی ایران

روحانی در کتاب خود اذعان می‌کند که شرکت با اتکا به تأسیسات عظیم نفتی خود، نوعی حکومت در حکومت تشکیل داد و در امور سیاسی و حتی غیرسیاسی ایران مداخله می‌کرد. (روحانی، ۱۳۷۲: ۷۷) یکی از این مصداق‌ها، اعمال نفوذ شرکت در انتخابات مجلس بود. اللهیار صالح در سال ۱۳۲۹ در کمیسیون نفت مجلس به صراحت اذعان داشت که هزینه‌های نظام ملی از ناحیه این مداخله‌ها و فساداتی که در میان ملت به واسطه هزینه‌های فاسد کننده شرکت ایجاد شده و نیز تخریب حیثیت دستگاه حاکمه، به اندازه‌ای است که اگر تمام چاه‌های نفت ما را کد بماند، هزینه فرصت آن برای نظام ملی کمتر است. (فاتح،

۱۳۳۵: ۵۲۰) حتی مرحوم دکتر مصدق نیز در دادگاه اظهار داشت که مراد از ملی شدن صنعت نفت این بود که آن قسمت از ایران که شرکت سابق در آن فعال مایشاء بود و دولتی در دولت ایران تشکیل داده بود، از تصرفش خارج و دولت ایران از هر جهت بر آن مسلط شود. (بزرگمهر، ۱۳۶۷: ۲۰۰) وی در ادامه، در نطقی منصفانه و مظلومانه می‌گوید: «این جانب نمیخواهم عرض کنم عواید نفت، خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالابردن سطح زندگی مردم نمی‌کند، بلکه می‌خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی از بین نرود. ما نباید مملکت را با عواید نفت معامله کنیم.» (بزرگمهر، ۱۳۶۹: ۷۷۷) برای آن که مشخص شود سطح هوشمندی مصدق تا چه اندازه بود و از نظر اخلاقی او تا چه میزان خویشتن داری می‌کرد و از هر نوع برانگیختن احساسات ضدانگلیسی پرهیز می‌نمود و به هیچ وجه مایل نبود از نمد مبارزه با انگلیس، کلاه محبوبیت ناشی از به هیجان آوردن مردم تهیه کند و به قیمت محبوبیت ظاهری و کوتاه مدت خود، هزینه‌ای برای نظام ملی ایجاد کند، کافی است به مفاد قراردادی که در مرداد سال ۱۳۳۰ با وساطت هریمن، بین ایران و انگلیس به امضاء رسید مراجعه شود. بر اساس این توافق دولت ایران موارد زیر را پذیرفت:

۱. هر مقدار نفت که دولت انگلیس متقاضی آن باشد، به قیمت رایج خلیج فارس به آن کشور فروخته شود.
۲. قرارداد مستقل ۲۵ ساله ای با دولت انگلیس برای تضمین فروش نفت با چنین شرایطی امضاء شود.
۳. ایران اجازه دهد دولت انگلیس یا حتی شرکت‌های انگلیسی از وسایل حمل و نقل و سایر خدمات متعلق به خود برای حمل نفت خریداری شده، استفاده کنند.
۴. اگر دیگر خریداران نفت ایران نیز متمایل به استفاده از خدمات انگلیسی‌ها بودند، دولت ایران اجازه این کار را هم بدهد.
۵. کارکنان فنی و اداری انگلیسی شرکت به جز رده‌های مدیریتی و سرپرستی دوباره

توسط ایران استخدام شوند.

۶ غرامت کامل دارایی‌های ملی شده انگلیس به اقساط و به شکل نیمی از ارزش سالانه نفت صادرشده به انگلیس یا یک چهارم سود خالص شرکت نفت، برحسب ترجیح و انتخاب انگلیسی‌ها به آنها پرداخت شود. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۱۷)

کاتوزیان در ادامه می‌گوید: «مصدق با این توافق نامه نشان داد که برای رسیدن به یک راه حل منطقی حاضر به هرگونه گذشت نیز شده بود و بحث او اساساً حاکمیت انگلیسی‌ها بود، نه چیز دیگر.» آبراهامیان نیز با استناد به شواهد متعدد، این گونه جمع‌بندی می‌کند که نحوه برخورد مصدق با مسأله ملی شدن نفت نشان می‌دهد که بحث او در ذات خود، به هیچ وجه مسأله تصدی‌گری شرکت نفت از سوی دولت نیز نبود، بلکه دغدغه محوری مصدق، استقلال و آزادی کشور و حق نظارت دولت بر تولید، فروش و صدور منابع نفتی بود که آن را غیرقابل چشم‌پوشی و مذاکره می‌دانست. (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۱۱)

مصدق؛ متهم مقصر یا قهرمان مؤثر

با همه این اوصاف، در سال‌های اخیر، برخی افراد در مطبوعات و رسانه‌ها به تخطئه مبارزات شورانگیز ملت ایران در سال‌های میانی قرن بیستم پرداخته و به ویژه از زاویه حمله به دستاوردهای اقتصادی نهضت ملی، بر شدت آن افزوده‌اند، حمله‌ها و حمله‌ها نیز عمدتاً به شخص دکتر محمد مصدق، به عنوان قهرمان اصلی نهضت ملی شدن نفت متمرکز است؛ بدیهی‌ترین امتیازات و صلاحیت‌ها و توانایی‌های ایشان نفی می‌شود و همه دستاوردهای ناشی از حرکت عظیم ضداستعماری و ضداستبدادی ملت ایران به رهبری این مرد بزرگ و شخصیت استثنایی و تأثیرگذار یک قرن اخیر کشورمان، انکار می‌شود.

نکته جالب این است که معمولاً شاهد و مستندی هم برای فحاشی‌ها، اهانت‌ها و اتهامات مطرح نمی‌شود. برخی نکات نیز به اندازه‌ای در جهت عکس واقعیت‌ها، مستندات و شواهد موجود است که انسان به راستی دچار شگفتی می‌شود که چگونه و با چه انگیزه‌هایی

می‌توان تا این میزان بهتان‌های عظیم زد و دروغ‌های بزرگ بافت؟ بدون تردید هیچ یک از شخصیت‌های بزرگ و رهبران استثنایی مبارزات آزادی بخش ایران در سراسر قرن بیستم، معصوم نبوده‌اند. بنابراین بسیار مفید است که اگر نقدی بر رفتارها و شخصیت آنها صورت می‌پذیرد، مستند و مستدل، مبتنی بر شواهد و با رعایت حداقل ادب و اخلاق باشد تا عبرت‌آموز و راهگشای آینده باشد. اما متأسفانه سبک و سیاق موجود راه را بر یادگیری جمعی و ارتقاء نظام ملی می‌بندد.

به طور خاص درباره دکتر مصدق طیف متنوعی از اتهامات مطرح است که تلاش می‌شود توضیحاتی فشرده در باره هر یک از آنها داده شود.

۱. نداشتن صلاحیت کارشناسی و عدم آشنایی کافی با شرایط جدید

به نظر می‌رسد مناسب‌ترین روش برای ردگیری این اتهام که مهم‌ترین مشخصه‌اش فقدان هر نوع استدلال و استناد است- مروری بر مجموعه صلاحیت‌های تخصصی و تجربه‌های اجرایی این مرد بزرگ تاریخ معاصر باشد؛ از نظر علمی، دکتر محمد مصدق علاوه بر انجام تحصیلات عمومی در تهران، به فرانسه عزیمت نموده و مدتی در رشته علوم مالیه به تحصیل پرداخته است. البته در میانه تحصیل در این رشته، به دلیل بیماری ناگزیر به بازگشت به ایران شد و پس از معالجه به سوئیس سفر و دکترای حقوق دریافت کرد. از آن جا که ایشان به‌صورت خانوادگی در امور مالی فعالیت داشته‌اند، به لحاظ علمی نتیجه آن سفر و تحصیل در رشته علوم مالیه در کنار سوابق تاریخی و تجربی در زمینه مستوفی‌گری و انجام امور مالی، انتشار کتابی در سال ۱۳۰۴ است با نام «اصول و قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارج و ایران» که در سال ۱۳۷۷ مجدداً توسط نشر فرزنان روز انتشار یافت و هم اکنون در دسترس عموم قرار دارد.

همه کسانی که با مدیریت اقتصاد ملی آشنایی دارند، می‌دانند که مهم‌ترین رکن پیش‌برد حرکت اصلاحی و نیل به توسعه ملی و ساماندهی اقتصاد، قاعده‌مند و به

هنجار کردن وضعیت مالی دولت است و در غیاب انضباط بودجه‌ای از سوی دولت، به خصوص یک دولت رانتی، اساساً تصور نیل به توسعه نیز دشوار و ممتنع به نظر می‌رسد. با مرور تجربه‌های تاریخی حرکت‌های اصلاحی در ایران نیز ملاحظه می‌شود که مهم‌ترین نقطه تمرکز میرزا تقی خان امیر کبیر، تلاش برای به‌سامان کردن مالیه دولت بود و به همین ترتیب، مهم‌ترین دلیل عنادورزی همه مخالفان داخلی و خارجی امیر کبیر نیز یکی فسادناپذیری شخصی، نیک‌نفسی، پاک‌دستی و سلامت مالی او و دیگری نظم‌بخشی و شفاف‌سازی مالی دولت ناصری بود.

در میان کارشناسان امور مالی ایران در نیم قرن گذشته، کمتر کسی به صلاحیت علمی و تجربه کاری مرحوم دکتر علی اکبر شبیری نژاد و هم تراز با ایشان شناخته می‌شود. آن مرحوم در مقدمه‌ای بر چاپ دوم کتاب «اصول و قواعد و قوانین مالیه...»، اذعان می‌کند که تا زمان انتشار این کتاب، حتی یک اثر از ناحیه ایرانیان در این زمینه نگاشته نشده است و در دوره پس از انتشار آن نیز بالغ بر نیم قرن، هیچ کتابی در این زمینه به زبان فارسی نوشته نشده که از نظر عمق آشنایی با تحولات و دستاوردهای مدرن بودجه‌ریزی و بودجه‌نویسی و تلفیق آن با عمیق‌ترین لایه‌های تجربه‌های تاریخی و اقتضائات بومی بودجه‌نویسی در ایران، بتواند با این کتاب رقابت کند، باید پرسید آن‌هایی که به مصدق از نظر عدم درک صحیح از مسائل اقتصادی مدرن و شرایط روز خرده می‌گیرند، چند نفر را می‌شناسند که نزدیک به صد سال پیش، توانسته باشد کتابی در این حد از ضرورت و کیفیت به رشته تحریر درآورده باشد؟

علاوه بر تحصیل در رشته مالیه و سپس حقوق، و صلاحیت‌های علمی و تجربی عمیق دکتر مصدق در این زمینه، انتقاد کنندگان احتمالاً می‌دانند که تفکیک رشته حقوق از علوم سیاسی و رشته اقتصاد در ایران و اکثر کشورهای جهان، پدیده‌ای مربوط به نیمه دوم قرن بیستم است. بنابراین وقتی مصدق دکترای حقوق می‌گیرد، یک معنای مهم دیگرش این است که علاوه بر تمام تجربه‌های سیاسی و اقتصادی قبل و بعد از اخذ این

مدرک، از نظر علمی نیز توانسته است در بالاترین سطح قابل تصور، تحصیلات تخصصی آکادمیک داشته باشد. مرحوم دکتر شبیری نژاد در مقدمه ارزشمند خود بر کتاب مالیه دکتر مصدق، اذعان می‌کند که یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های این کتاب، نقدهایی است که بر عملکرد دو مستشار مالی آمریکایی استخدام شده توسط ایران در دوره مشروطیت و پس از آن یعنی شوستر و میلسپو، دارد. کسانی که با دقایق تحولات تاریخی اقتصاد ایران در دوران مشروطیت و پس از آن آشنایی دارند، می‌دانند چه انبوهی از ابهام‌ها در مورد کارنامه این دو فرد وجود دارد و چه جنگ‌هایی در عرصه سیاست ایران و بین دولت‌های روس و انگلیس و آمریکا بر سر ابقا یا اخراج این دو در گرفته و این دعاواها، چه آثار و پیامدهایی در ناپایداری‌سازی ساخت سیاسی کشورمان داشته است. مصدق با داشتن مجموعه‌ای از صلاحیت‌های علمی، اخلاقی و سیاسی، در کنار شناخت عمیق از جزئیات پیچیده و در هم تنیده سیاست و اقتصاد در ایران و اقتضائات دنیای مدرن، به تعبیر مرحوم شبیری نژاد یکی از منصفانه‌ترین و در عین حال، عمیق‌ترین نقدها را به کارنامه این دو آمریکایی به رشته تحریر درآورده است. (شبیری نژاد، ۱۳۷۷: ۱۷-۲۹)

از سوی دیگر، آبراهامیان تصریح می‌کند که دکتر مصدق علاوه بر همه صلاحیت‌های علمی و عملی، به لحاظ فسادناپذیری نیز در زمان خود شخصیتی پرآوازه بوده است. وی علت این آوازه را اجتناب مصدق از اسراف کاری‌های دیگر هم‌تایان اعیان و اشراف و همچنین زندگی در سطح طبقات متوسط ذکر می‌کند. (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۱۱) طبیعی است که در یک ساخت سیاسی فاسد، داشتن این ویژگی‌ها را عین ناپختگی و بی‌تجربگی بدانند و آن را محکوم کنند و برایش جزاهای سنگین نیز در نظر بگیرند؛ همان طور که با میرزا تقی خان امیر کبیر این چنین کردند. تا آنجا که به مورد مصدق مربوط می‌شود، جلیل بزرگمهر نیز در کتاب ارزشمند خود تصریح می‌کند پس از کودتا، از طرف دولت هیأتی برای بررسی وضعیت مالی دولت دکتر مصدق تعیین شد که آنها پس از ماه‌ها بررسی و زیر و رو کردن همه اسناد و اوراق، حتی یک مورد از تخلف و فساد مالی را گزارش نکرده‌اند.

(بزرگمهر، ۱۳۶۷: ۳۷۷) باید پرسید که از کل رجال سیاسی ایران در سرتاسر قرن‌های نوزدهم و بیستم اگر چنین آزمایشی به عمل آید چند نفرشان می‌توانند از معرکه چنین آزمون سختی سالم بیرون بیایند؟!

زنده یاد مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی در سال شمار زندگی مصدق می‌نویسد که او علاوه بر تحصیل علم تا سطح دکتری، غیر از کتاب مالیه، کتاب‌ها و جزوات متعددی را نیز در حوزه‌های حقوق، سیاست و اقتصاد به زیور طبع آراسته است که از آن میان می‌توان به چاپ رساله دکترای ایشان با عنوان «وصیت در حقوق اسلام»، تألیف و نشر جزوه «مسئولیت دولت برای اعمال خلاف قانون»، «کاپیتولاسیون در ایران»، «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا»، «دستور در محاکم حقوقی»، «شرکت سهامی در اروپا» و... اشاره کرد. ضمن آن که ایشان مدت‌ها در مدرسه علوم سیاسی نیز تدریس و با معدود نشریه‌های علمی آن دوران نیز همکاری نزدیک داشته‌اند.

مصدق از نظر تجربه‌های اجرایی نیز مسئولیت مستوفی‌گری خراسان، معاونت وزارت مالیه ریاست کل محاسبات، وزارت عدلیه، والی‌گری فارس و آذربایجان، نمایندگی مردم در چند دوره مجلس، عضویت در کمیسیون توفیر جمع و خرج در وزارت مالیه، عضویت در کمیسیون تطبیق حواله‌ها در همان وزارت‌خانه، ریاست کمیسیون نفت مجلس شورا و برعهده گرفتن مسئولیت نخست‌وزیری را در کارنامه خود ثبت کرده است.

۲. پوپولیسم نفتی

اتهام پوپولیسم نفتی، دو جنبه دارد؛ یکی، دنبال کردن رویکرد پوپولیستی از سوی مصدق و همراهان او و دیگری، اشاره به خصلت نفتی دولت ملی، از آنجا که متأسفانه واژه‌های این چنین، در کنار استفاده صحیح و به‌جا از سوی کارشناسان و اهل نظر، بدون توجه به بار معنایی و تعریف علمی مورد استفاده همیشگی حاشیه‌سازان و برچسب‌زنان نیز قرار می‌گیرد، لازم است که در نهایت اختصار، تعریفی از ایدئولوژی پوپولیسم و مشخصه‌هایی از

دولت رانتی ارائه شود و سپس واقعیت‌های تاریخی آن دوران برای ردگیری میزان صحت این ادعا مرور شود.

دکتر حسین بشیریه، ایدئولوژی پوپولیستی را با دو مشخصه بسیج سیاسی طبقات پایین و رادیکالیسم اقتصادی مشخص می‌کند. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۴۵) البته این دو مشخصه، شاخ و برگ‌های گسترده دیگری هم دارد که در ادامه، مورد اشاره قرار خواهد گرفت اما تا آن جا که به پدیده دولت رانتی یا دولت نفتی مربوط می‌شود، برای نخستین بار حسین مهدوی در مقاله معروف خود، «الگوها و دشواری‌های توسعه اقتصادی در دولت‌های رانتی؛ مورد ایران»، دولت رانتی را دولتی معرفی می‌کند که مهم‌ترین منبع تأمین مالی را در اختیار دارد. این منبع اصلی تأمین مالی، یک مشخصه کلیدی دارد و آن هم عرضه بدون کشش آن نسبت به قیمت است. (مهدوی، ۱۹۷۰) زاویه ورود حسین مهدوی به مفهوم رانت همان گونه که ملاحظه می‌شود به گونه‌ای است که روی خصلت تک محصولی اقتصادهای رانتی تأکید می‌گذارد و قدرت چانه‌زنی اندک و ناگزیری و ناچاری و گستره انتخاب‌های به غایت ناچیز دولت رانتی و نیاز به فروش منبع رانت به هر قیمت را برجسته می‌سازد. از دیدگاه او، دولت‌هایی که به چنین منبع درآمد بادآورده‌ای اتکا دارند، از قاعده‌های رفتاری ویژه‌ای تبعیت می‌کنند که از مهم‌ترین ویژگی‌های آن، افق دید کوتاه مدت در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع و اتخاذ سیاست‌ها و رویه‌های شتاب زده و ناسنجیده است. بعدها ببالوی مشخصه‌های کمی و کیفی دیگری هم برای سنجش خصلت رانتی دولت‌ها ارائه کرد. از دیدگاه او:

به لحاظ کمی این دولت‌ها معمولاً حداقل ۴۲ درصد از کل درآمدهای خود را از منبع رانت تأمین می‌کنند.

رابطه ارگانیک مشخصی میان بخش تأمین کننده درآمدهای رانتی و سایر بخش‌ها برقرار نیست.

درصد اندکی از نیروی کار در فعالیت‌های تولیدی مربوط به منبع رانت مشغول

است و اکثریت جامعه را دریافت کنندگان و توزیع کنندگان رانت تشکیل می‌دهند. در کسب درآمد رانتی و هزینه کردن آن دولت نقش محوری دارد. (Beblavi,1987:36-37)

چنین دولتی پیش از آن که بر تولید اهتمام داشته باشد، بر توزیع و مصرف تمرکز خواهد داشت و پیش از آن که درآمدهای مالیاتی کسب شده از فعالیت‌های تولیدکنندگان را محور تأمین مخارج خود قرار دهد، بر فروش منابع و کسب درآمد از این طریق اصرار می‌ورزد. به این ترتیب، الگوهای تعامل میان اقتصاد و سیاست در این گونه جوامع، سازوکارهایی پیدا می‌کند که در ادبیات موضوع از آنها با عناوین «اثر رانتی»، «اثر سرکوب‌گری» و «اثر نوسازی ظاهری» نام برده می‌شود.

اثر رانتی به وجه مالی مسأله باز می‌گردد و نشان می‌دهد که چگونه احساس بی‌نیازی به مالیات، ترتیبات نهادی ضعیفی در این حوزه به وجود می‌آورد و به دنبال خود پاسخ‌گویی را نیز به عنوان یک مسئولیت و وظیفه برای دولت منتفی می‌کند، نگاه آمرانه و از بالا به مردم، همراه با قائل شدن به حداقل حقوق شهروندی را مسلط می‌سازد و به کنون بحران صلاحیت و بحران مشروعیت برای دولت بدل می‌شود و به این ترتیب، ناپایداری سیاسی را عنصر پایدار فضای سیاسی و به دنبال آن فضای اقتصادی می‌سازد. (Isham & etal,2005:13)

در اثر سرکوب‌گری تمرکز ویژه بر هزینه‌های نظامی و تخریب نهادهای مدنی، مورد توجه قرار می‌گیرد و توضیح داده می‌شود که این دو عنصر چگونه دست به دست یکدیگر داده و ضعف عملکرد اقتصادی و در نتیجه، افزایش فقر و نابرابری را سرنوشت چنین کشوری می‌نماید. به لحاظ نظری توضیح داده می‌شود که چگونه آمیزه عملکرد ضعیف اقتصادی و گسترش و تعمیق فقر و نابرابری، پتانسیل‌های بیشتری برای استمرار ناپایداری در بازارهای سیاست و اقتصاد فراهم می‌سازد. (Ross,2003:7)

منظور اثر نوسازی ظاهری نیز تمرکز دولت رانتی به ظاهر سازی و حفظ ظواهر در